

نشست بیست و هفتم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۹)

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

نشست بیست و هفتم هست. جلسه‌ی قبل با دعوت از مهمان سپری شد و دوستان سیر
موسسه‌ی محک را از زبان بنیان‌گذارش شنیدند. امروز بر می‌گردیم به بحث خودمان، که
داشته‌ها و کارکردهای «او» هست، و کارکرد یا داشته‌ی سوم که دید استراتژیک خدا یا
خدای استراتژیک می‌باشد. خیلی سریع از گذشته به حال برسیم و روی بحث امروز را
که آخرین بخش خدای استراتژیک است، قدری درنگ کنیم:

از آغاز تا به اینجا؛

سیری از درون به بیرون

ما؛ غیرمرتبط - غیر فعال

تقبی به رهایی

متد رهایی‌بخش

الگوی قابل‌تکرار

از ابتدا تا نیمه‌ی راه که سیزده جلسه به طول انجامید، به طور خیلی خلاصه سیری را طی
کردیم از درون خودمان به بیرون که یک نوع واکاوی است. در این واکاوی دریافتیم که با
مبداء هستی غیر مرتبطیم؛ با خود هستی هم رابطه‌ی فعالی نداریم؛ لذا سعی کردیم نقبی
بز نیم به رهایی از وضعیت. برای رهایی از وضعیت غیر از تغییر و اراده، طبیعتاً متدی هم

لازم است. متد رهایی‌بخش منجر به عبور از وضع موجود می‌شود و آرام‌آرام رسیدن به وضع مطلوب و یا نسبتاً مطلوب. سعی کردیم متدی را طراحی کنیم؛ متد سه‌سطحی بود که قبلاً به کرات درباره‌ی آن صحبت کردیم. در ادامه، طی پنج جلسه بررسی متد صورت گرفت که آیا این متد، الگوی مابه‌ازایی هم دارد یا نه؟ مابه‌ازای الگو را درک کردیم که رابطه‌ی ابراهیم با خدا بود. آن متد هم سه سطح داشت. پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین. تبیین توصیه‌ی خداست یعنی در شرایط بحران، بین خودتان و من حرکت کنید. هم خودتان که مبنای کوچک هستید، هم من که مبنای بسیط و همه‌جایی در هستی هستم؛ شما هم وضعیت‌تان را بیان کنید تا بتوانیم با هم رابطه‌ای برقرار کنیم.

تبیین؛ ربط دو سویه؛

ما

«او»

با ضعف‌های مان	با انسجامش
در پی اتکاء	قابل اتکاء
با تقاضاها	با ارائه‌ها
با نیازها در مسیر	با قاعده‌هایش در طریق

در تبیین، به ربط دوسویه رسیدیم. ما سمت راست، «او» سمت چپ. ضمن اینکه «او» همه جا هست، ما ضعف‌های خاص خودمان را داریم، «او» در مقابله‌ی انسجام حداکثری دارد. ما در پی نقطه‌ی اتکاء هستیم، «او» قابل اتکاست. ما با تقاضاهای خودمان به «او» رویکرد داریم و «او» در مقابل این تقاضاها با ارائه‌های خاص خودش پاسخ‌گوست. ما با نیازهای مان که در مسیر «او» پیش می‌گیریم و «او» با قاعده‌هایش در همان مسیر می‌تواند کمک‌حال ما تلقی شود. در ادامه‌ی تبیین، ما خودمان را با چهار متن مرتبط دانستیم:

تبیین؛

- ما و متن‌ها
- ما و کلیدها
- ما و روش
- ما و پروژه
- ما و «او»

[نخست] متن بزرگ هستی [است]. [دوم] متن تاریخ که محصول کار انسان‌ها هست و ما هم می‌توانیم در آن دخل و تصرفی داشته باشیم. متن سوم، خود ما هستیم و متن چهارم هم کتاب آخر هست که «او» به عنوان تجربه‌ی تاریخی بشر از ابتدا تا سر فصل پیام آخر برای ما و دیگران به جا گذاشته است.

پله‌ی دوم تبیین، «ما و کلیدها» بود و «او» دو کلید به ما معرفی کرد: یکی انفس، خودمان و دیگری هم آفاق، کرانه‌ها و دوردست‌ها و نزدیک‌دست‌های هستی.

پله‌ی سوم، «ما و روش» بود؛ روشی که ما با منبع آخر یعنی کتاب «او» پیشه کردیم و [مبتنی بر این بود که] ما مستقل از رویکردهای سنتی، کتاب را تورق کنیم و در آن وارد شویم، طلسم ورود به کتاب را بشکنیم، آیه انتخاب کنیم، گزاره انتخاب کنیم و تحلیل‌شان کنیم؛ به قول بوکسورها، ناک‌دان‌شان کنیم. بوکسورها را ناک‌دان می‌کنند، که ممکن است دیگر بلند نشوند، ولی ما می‌توانیم [آیات و گزاره‌ها را به گونه‌ای تجزیه و] ناک‌دان کنیم که این خرده‌ها را به هم وصل کنیم و در بحث از اتصال آن خرده‌ها کمک بگیریم.

[پله‌ی چهارم] «ما و پروژه» است. در بین جلسات مطرح کردیم که پله‌ی چهارم تبیین این است که از زمانی که آدم هبوط کرد و خدا زمین را به او سپرد، بنا بود و بنا هست و از این به بعد هم - آن گونه که ما با عقل متوسطمان درک می‌کنیم - بنا خواهد بود که «او» که این امکان را برای آدم فراهم کرده، [برای ما نیز شرایطی پدید آورد] تا ما بتوانیم پروژه‌های مشترک اجرا کنیم. هفته‌ی پیش، شاهد شکل‌گیری و روند رشد دوده‌های یکی از این پروژه‌ها بودیم که بانوی «محک» توضیح داد.

نهایتاً، پله‌ی آخر تبیین رابطه‌ی کیفی و جدی ما و «او» است. در «ما و او» سعی کردیم به این نقطه برسیم که آیا «او» به عنوان نقطه اتکاء هست یا نه؟ آیا ما، «او» را به عنوان نقطه اتکاء انتخاب کرده‌ایم؟ آیا ما در این انتخاب پایدار هستیم؟ مستمر هستیم یا می‌خواهیم با «او» تاکتیکی و مناسبتی برخورد کنیم؟

در وجه دیگر تبیین سراخ داشته‌های او رفتیم. «او» به چه مناسبتی نقطه اتکای این هستی است و به چه مناسبت ما می‌توانیم با «او» رابطه‌ی درازمدت و افق‌دار تعریف کنیم؟ آمدیم سراخ داشته‌های «او» و کارکردهای «او»:

تبیین ما: داشته‌های «او»، کارکردهای «او»:

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

دید استراتژیک (۹)

[یک] جلسه روی «خدای طراح - مهندس» درنگ و تأمل کردیم و یک جلسه هم روی خدای خالق. هشت جلسه‌ی اخیر را به خدایی که هم صاحب افق و هم دید استراتژیک است، اختصاص دادیم. از منظر باب بگشا، اگر ما هم بخواهیم کار استراتژیک کنیم، نظر «او» این هست که در هر حوزه‌ای که می‌خواهید وارد شوید می‌توانید دق‌الباب کنید و من این ویژگی‌ها را دارم: افق دارم، دور اندیشم، طراحم، اهل فرآوری هستم و صبورم.

تبیین ما؛ خدای استراتژیست

من رفیقم ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ
من؛

افق دارم؛ دوراندیشم؛ طراحم؛ فرآورم؛ صبورم

اگر مسیر درازمدتی انتخاب کردید، می‌توانید با ویژگی‌های من ارتباط برقرار کنید. پس از این مقدمات پرسیدیم که آیا این افق‌دار بودن خدا در مدلی هم تعیین پیدا کرده یا نه؟ برای اینکه تعیین و تحقق این مدل را بررسی کنیم، سراغ چند گزاره و متعدد نشانه آمدیم.

تبیین ما؛ خدای صاحب استراتژی

دقتی بر یک طراحی استراتژیک در بطن متن

طه: با ۷۲ نشانه، ۳۰ بند، ۱۶ مرحله

به همراه دیگر گزاره‌ها و نشانه‌ها

سه گزاره بود، یکی سوره‌ی طه بود که میانه‌ی کیفی و گوهرین کتاب تعریف شد؛ دیگری، سوره‌ی اعراف بود و در نهایت، سوره‌ی شعراء که هم‌پوشانی‌های جدی با همدیگر دارند. هر سه روایت مستقیم خدا از تحولاتی که در زمان موسی و فرعون در مصر رخ داد، هستند. محور بحث‌مان را روی سوره‌ی طه، آیات ۹ تا ۸۱ که ۷۲ آیه را در بر می‌گیرد، قرار دادیم. اگر این آیات را که قابل تقسیم به شانزده مرحله است، با هم‌پوشانی‌های شعراء و اعراف و بقیه‌ی آیات پراکنده‌ی مربوط به روایت موسی و فرعون که در کتاب مندرج هست، کنار هم بگذاریم، می‌توانیم استراتژی شانزده مرحله‌ای خدا را در مواجهه با فرعون تفسیر کنیم:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک

مرحله‌ی اول - طراحی :

تحلیل شرایط؛ برجسته‌سازی تضاد اصلی؛

هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

مرحله‌ی دوم - گزینش و فرآوری مجری:

تورا برای خود پروردم - فرآوردم

مرحله‌ی سوم - کارسپاری استراتژیک:

پیام دورانی: برهنه‌پا شو! سبک‌بال شو! غزال شو!

وحی از «من»، گوش از «تو»؛

مرحله‌ی چهارم - تجهیز کیفی:

تفهیم مبنا؛ جلوه‌های ویژه

مرحله‌ی پنجم - توجیه مجری در بزرگ‌نگاه اقدام:

به سوی فرعون طغیان‌گر رو با نشانه‌ها - براهین

مرحله‌ی ششم - تامین فهرست تقاضاهای مجری:

خواهنگی شفاف مجری - اجابت بی‌چند و چون «او»

مرحله‌ی هفتم - یقین مخاطب، گروه هدف استراتژی:

توده مردم

مرحله‌ی هشتم - تجهیز به یاد، متن و روش:

ذکر مستمر، کتاب رهگشا، روش متناسب مواجهه

مرحله‌ی نهم - تجهیز روحی - روانی:

جرات‌بخشی، اعتمادآفرینی

مرحله‌ی دهم - همراهی دل‌دل با مجری:

دریاب، پروژه مشترک است

مرحله‌ی یازدهم - اقدام:

فرمان رفتن، طرح موضوع کردن، مطالبه‌جو بودن

مرحله‌ی دوازدهم - طرح موضوع - تبیین مجری:

تبیین، تلنگر، دعوت

مرحله‌ی سیزدهم - آوردگاه اندیشه - عمل:
تلاش برای تاثیر، مواجهه دیدگاه - روش
مرحله‌ی چهاردهم - ادامه تجهیز:
بیم‌زدایی، ترغیب اعتلایی
مرحله‌ی پانزدهم - برتری ماقبل پایانی:
برتری توحید، برتری دینامیسم
مرحله‌ی شانزدهم - اقدام نهایی: محو - جانشینی
محو فرعون و مدار فرعون؛ جانشینی بنی اسرائیل

مرحله‌ی اول طراحی بود. مرحله‌ی دوم گزینش و فرآوری مجری بود که موسای متقاضی انتخاب شد. مرحله‌ی سوم کارسپاری به موسی بود. مرحله‌ی چهارم مجهز کردن موسی به عنوان مجری بود. مرحله‌ی پنجم توجیه او خصوصاً در بزنگاه اقدام بود. مرحله‌ی ششم توجه ویژه‌ی خدا به خواسته‌های مجری و تعیین آنها و مرحله‌ی هفتم تعیین مخاطب این استراتژی بود. هشتمین مرحله به ادامه‌ی تجهیز اختصاص داشت که شامل مجهز کردن به یاد و متن و روش می‌شد. مرحله‌ی بعد، تجهیز روحی و روانی موسی و هارون بود. مرحله‌ی دهم تصریح این نکته بود که پروژه، مشترک است و خدا دلالد و درتینده با مجری پروژه - موسی - حرکت می‌کند و در سیر و مراحل سیر حضور دارد. مرحله‌ی یازدهم، اقدام و مرحله‌ی دوازدهم، تبیین، تلنگر و تبلور دعوت موسی در مواجهه با فرعون بود. مرحله‌ی سیزدهم، آوردگاه اندیشه و عمل دو طرف - موسی و فرعون - بود. آرام‌آرام به مراحل پایانی رسیدیم؛ مرحله‌ی چهاردهم بیم‌زدایی و ترغیب اعتلایی موسی توسط خدا بود. مرحله‌ی پانزدهم افشانی و پاشانی توحید در انتهای پروژه بود. و نهایتاً مرحله‌ی شانزدهم اتفاقی که می‌باید بیفتد افتاد؛ یعنی بنا بود که در اقدام نهایی، فرعون به عنوان موجودی که خودش را مرتفع کرده است و ادعای ارتفاع و برتری در کل مناسبات با انسان‌ها می‌کند، آرام‌آرام با روش‌های خاص خود، حذف شود و قوم بنی اسرائیل بتوانند در مقابل حذف این ارتفاع، به طور مشاع ارتقاء پیدا کنند. مجموعاً در جلسه‌ی قبل این پرسش مطرح بود که از دل این بحث‌ها و شانزده مرحله چه چیز بیرون می‌آید؟ آن شانزده مرحله را می‌توانیم در شش مدار کیفی خلاصه و فشرده کنیم:

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

چشم‌انداز

پیش‌نیاز

جهاز

فاز

عنصر پیشتاز

اندیشه - عمل سبب‌ساز

خدا در روایتی که برای حضرت محمد در ۷۲ آیه‌ی سوره‌ی طه کرد، با این روش جلو آمد: چشم‌اندازی را از مصر آن زمان مطرح کرد و بعد از چشم‌انداز، هدف‌گذاری‌هایی را صورت داد. برای نیل به آن هدف، جهاز، فاز، عنصر پیشتاز و اندیشه و عمل سبب‌ساز، پیش‌نیازهایی لازم بودند. به بیان دیگر، این طور مطرح شد که در مدار اول، خدا نقش رسام را به عهده گرفت؛ یعنی ترسیم‌کننده بود. در مرحله‌ی دوم نقش طراح را عهده‌دار شد. در مرحله‌ی سوم که کار تمهید را انجام می‌داد، در نقش تجهیزکننده ظاهر شد. در مرحله یا مدار بعدی که فاز یا مرحله‌بندی بود، او نقش مهندس را ایفا کرد. در مرحله‌ی ماقبل آخر، فراوری‌کننده‌ی موسی در سیر خودش بود. نهایتاً در مرحله‌ی پایانی هم مبناسازی تئوریک را پیشه کرد و جوهر کیفی به پروژه‌ی مورد نظر تزریق کرد. در این تقسیم‌پلکانی که شش مدار را به خود اختصاص می‌دهد عقل و تدبیر و درایت و احاطه‌ی خدا بر کل پروژه و پروسه کاملاً مشهود و سرریز است:

پای تابلوی خدا؛

شکل‌بندی خدایانه، مدبرانه و پروردگارانه‌ی یک استراتژی (خلاصه تصویر)

تحلیل

ایده - هدف

طراحی

مشارکت «انسان»ی

پیش‌نیازها - ملزومات

اجرا

محصول

از عصاره‌کشی از سوره‌های طه و اعراف و شعراء و دیگر گزاره‌ها و نشانه‌ها، اگر بخواهیم با ادبیات امروزی سخن بگوییم، به این درک می‌رسیم که خدا برای پیروزی استراتژی‌اش، ابتدا دست به تحلیل زد؛ سپس ایده و هدفش را مطرح کرد. برای ایده که از دل تحلیل در می‌آمد، دست به طراحی زد و ما با این بخش، بیشتر کشاکش داریم. در آن طراحی، به طور جدی به مشارکت انسانی فکر کرد و بعد از مشارکت انسانی، پیش‌نیازها و ملزومات، سپس اجرا، بعد مقصود و محصول [را مدنظر قرار داد]. بدین ترتیب، ما شاهد یک قاعده‌ی کاملاً منطقی از ابتدا تا انتهای کار هستیم.

[خدا] در قدم اول برای حضرت محمد روایت کرد که آیا روایت موسی را شنیده‌ای؟ آنجا دست به تحلیل زد و وضعیت را شناسایی کرد. تحلیل به معنی گشودن مساله، حل گشایش‌گرانه و شرح گشاینده است. در قدم اول تار و پود شرایط مصر را کاملاً باز کرد. در مرحله‌ی دوم در مواجهه با وضعیت تحلیل‌شده، ایده‌پردازی کرد. در مرحله‌ی سوم، ترسیم عملیاتی ایده را به عهده گرفت.

در مرحله‌ی چهارم برای اینکه این پروژه پیش برود، [خدا] جای ویژه‌ای را برای مشارکت انسان در نظر گرفت که همه‌ی بحث ما همین است. برای پیش‌برد این کار خدا به مشارکت انسان و نیروی انسانی کار فکر کرد. شاید در بادی امر به ذهن برسد که خدا سرشار از ظرفیت‌ها و توانایی‌ها و داشته‌ها و... است؛ چه نیازی به پیش‌برد پروژه‌ی مشارکتی با انسان دارد و چه نیازی دارد که در طراحی خودش جایی برای عرض اندام انسان با همه‌ی مسائل و ظرفیت‌هایی که دارد با خودش حمل می‌کند، در نظر بگیرد؟ بحث امروز ما این است؛ باز کردن این دو پله‌ی تقریباً میانی: مشارکت انسان و نیروی انسان در اجرای پروژه‌ای که خدا طراحی کرده است.

این قدر که ما از روایت خدا درک می‌کنیم و در قبل هم توضیح داده شد، اجرای پروژه‌ی مشترک از سرفصل آدم اتفاق افتاد - که جلوتر مستندات آن را خواهیم دید. از آدم تا این سیری که ما جلو آمدیم، به ابراهیم و بعد به موسی رسیدیم و سپس این بحث‌های جدید مطرح شد، [اجرای پروژه‌ی مشترک انسان با خدا ادامه یافت]:

دریافته‌های آموزشی از روایت او و خلاصه تصویر

جوهر پروژه؛ توحید

جان‌مایه پروژه؛ رشد

مسیر پروژه؛ اصلاح ممتد در پرتو توحید در مواجهه با تضادها

جوهر این پروژه، توحید است؛ به این مفهوم که بناست در کشاکش اجرای این پروژه‌ها، جهان به وحدتی برسد. انسان هم در این جهان به وحدت هستی و وحدت با «او» و وحدت با خودش برسد. یعنی دریافت دیگری که می‌شود از سیر روایت خدا و بحث‌هایی که قبلاً داشتیم به آن نایل شویم، وحدت با هستی، وحدت با «او»، وحدت با خود آحاد انسان است.

وجه دوم، جان‌مایه است. جان‌مایه‌ی پروژه با استناد به آیه‌ی ۱۸۶ سوره‌ی بقره قبلاً طرح شد [که رشد است]:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»

[آن هنگام که بندگانم [جویای حال من باشند] و درباره‌ام پرسش کنند، گو نزدیکم [نزدیک] هر که فرایم خواند اجابتش می‌کنم [با او ایجابی مواجه می‌شوم] پس ایشان نیز مرا اجابت کنند [و رویکردی اثباتی به جانبم داشته باشند] و مرا مبنا گیرند، باشد که راه رشد طی کنند].

آیه تصریح می‌کند که من در دسترس، شنوا هستم. آماده‌ام، اهل ایجابم و آمادگی برای ایجاب دارم. از آن طرف در ادامه‌ی تاکید ما بر رابطه‌ی دوسویه‌ی انسان با «او»، «او» هم انتظار دارد که انسان نیز با «او» ایجابی برخورد کند، «او» را بنیادی و مبنایی فرض کند و مبنا بگیرد تا انسان بتواند در پیش‌برد پروژه‌هایش راه رشد را طی کند.

وجه بعدی و دریافت سوم از مجموعه بحث‌هایی که تا به حال داشتیم - چه خدای صاحب دید استراتژیک، چه خدای خالق، طراح و مهندس و چه بحث‌های ما قبل آن که بحث ابراهیم بود، این است که جدا از اینکه روح، جان‌مایه و سمت پروژه چیست، مسیر آن هم پراهمیت است. این قدر که ما درک می‌کنیم، مسیر پروژه، اصلاح ممتد، در پرتو توحید، در مواجهه با تضادها می‌باشد. در سوره‌ی هود که از سوره‌های [حامل] فلسفه‌ی تاریخ است و سمت و سیر و روح تاریخ در آن مندرج و مستتر است، آیه‌ی ۸۸ کلیدی است:

«إِنْ أُرِيدُ إِيَّاكَ لِلْإِصْلَاحِ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»
 «من اراده‌ای ندارم و نمی‌خواهم مگر اصلاح [مسیر و روند] و [در این مسیر] توفیقی نخواهم یافت مگر [از منشاء] خدا. بر او اعتماد ویژه کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم».

این از زبان شعیب جاری می‌شود و شعیب پروژه‌ی خودش را این طور توضیح می‌دهد. قبلاً در سیر موسی با شعیب برخورد داشتیم؛ اهل بصیرت و پرحوصله است؛ در هشت یا ده سالی که موسی با او زندگی کرده، موسای عجول و پرشتاب و آسیمه‌سر را آرام می‌کند - موسی با شعیب قراردادی داشت برای هشت یا ده سال و با دختر شعیب هم ازدواج کرد. شعیب از انسان‌های مورد تاکید خدا از منظر صبوری، درایت، تعقل و کنار آمدن با طبیعت است. شعیب این چهار ویژگی را دارد و این ویژگی‌ها از ویژگی‌های استراتژیک و از ویژگی‌هایی است که به کار هر کسی از ما که بخواهیم پروژه‌ای را تعریف کنیم و تا انتها پیش ببریم، می‌آید.

اکنون او در ادامه‌ی انبیای قبل از خودش در سوره‌ی هود [پروژه‌ی مشترک خود و خدا را توضیح می‌دهد]. سوره‌ی هود، در واقع سوره‌ای است که در آن، خدا تریبون را به دست برگزیدگانش داده است؛ البته خودش هم در توضیح تاریخ دخالت می‌کند، اما مرحله به مرحله و مفصل به مفصل که دوران عوض می‌شود و پیام جدید می‌آید، او تریبون را به دست پیام‌آوران داده است. اینجا تریبون یا میکروفن که دست شعیب می‌رسد، او خودش را خیلی صریح و شفاف توضیح می‌دهد و می‌گوید من در پروژه‌ای که پیش گرفتم اراده یا خواستی ندارم مگر اصلاح - اصلاح مسیر و روند - و در این مسیر توفیقی نخواهم یافت مگر از منشاء او. یعنی تمام حرف‌هایی که به صورت گذرا و با زبان الکن [می‌توانیم] بزنیم، او در این گزاره مطرح کرده است. من افق دارم، دیدی دارم، دیدگاهی دارم و پروژه‌ای را بر این دیدگاه سوار کرده‌ام و خطم نیز خط مشی اصلاح است، نه خط آنارشسیسم، خود به خودی، احتمال و تصادف!

در فطرت بشر هم عصر با شعیب زاویه‌ی انحرافی پیدا شده و جامعه‌ی شعیب انحراف معیاری از روح اصلی هستی پیدا کرده است. شعیب در ادامه‌ی پیام‌آوران قبلی آمده تا پیام توحید را تکرار کند و پروژه‌ای را اجرا کند برای اصلاح روندی که به هر علت معوج شده و زاویه‌ی انحراف پیدا کرده است. شعیب در این گزاره، ربط خودش را با «او» توضیح می‌دهد. تصریح می‌کند من امکان ظفرنمونی نخواهم داشت، استراتژی من پیروز

نخواهد شد، مگر از منشاء او، مگر اینکه توانسته باشم یا بتوانم با او رابطه‌ی کیفی و درازمدتی تعریف کنم. فراز آخر این گزاره تصریح می‌کند که من به او اعتماد ویژه کردم و نهایتاً من و پروژه و همه‌ی عوامل به سوی او برمی‌گردیم. لذا این آیه تصریح دارد که مسیر پروژه [ی انسان و خدا]، اصلاح ممتد، در پرتو توحید و نهایتاً در مواجهه با تضادهاست. اکنون به اصل بحث می‌رسیم؛ اینجای بحث است که می‌تواند با بحث هفته‌ی گذشته‌ای که مهمان مطرح کرد^۱ پیوند بخورد:

تبیین «ما» از دیدگاه «او»

انسان: نظردار، منظردار و باربردارِ مسیر ممتد

«او»: انتخاب‌گر و فرآور

از دیدگاه «او»، انسان صاحبِ نظر، منظردار و باربردار است و نیز این مسیر ممتدی است که در سیر خودش به شعیب رسیده و بعد به دیگران و به افراد متوسط و یا کمتر از متوسطی مثل ما می‌رسد. او که انسان را در این مسیر ممتد، نظردار و منظردار و باربردار تعریف می‌کند، خودش انتخاب‌گر و فرآورنده‌ی انسان‌هایی از این گونه است.

از نظر خدا، انسان صاحب نظر است و این طور نیست که خود خدا صاحب نظر اول و آخر عالم و هستی باشد. در بحث‌های قبلی دیدیم که ابراهیم با خدا مجادله می‌کند؛ خدا در این کتاب [قرآن] دیدگاه تمام نافیان [و منکران] خودش را نیز آورده، نافیان خدا هم صاحب‌نظرند. ابراهیم، هم اهل مجادله و هم صاحب‌نظر است؛ همه صاحب‌نظرند. انسان صاحب‌نظر، دیدار، اندیشه‌دار، نظردار، منظردار یعنی افق‌دار، طراحی‌دار، چشم‌اندازدار و نهایتاً باربردار این مسیر ممتد نقطه‌چینی است که از آدم شروع شده و فعلاً انتهایی ندارد. او با این شناختی که از انسان دارد و با این ویژگی‌های کیفی که برای انسان قائل است، خودش هم آورده‌ای دارد. اگر انسان نظر می‌آورد. منظر می‌آورد و پشتش را خم می‌کند و بار برمی‌دارد، او هم آورده‌اش این است که انسان این‌گونه را انتخاب می‌کند، گزینش می‌کند و سیر فرآوری را روی او اجرا می‌کند و من تصور می‌کنم تمام بحث‌های خود ما

۱. اشاره‌ی شهید صابر به سخنرانی بانی موسسه‌ی محک (خانم قدس) است که در نشست بیست و ششم «باب بگشا» صورت گرفته است.

و مهمان‌هایی که برای سخنرانی دعوت کرده و می‌کنیم، نهایتاً همگی مظهر این سه آیه هستند:

وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يعْقُوبَ اُولٰٓئِیْهِ وَ الْاَبْصَارَ * اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ
بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ * وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓیْنَ الْاٰخِیَارِ (ص: ۴۷-۴۵)

یاد آر از نرم‌رابطه‌داران با ما؛ ابراهیم و اسحاق و یعقوب صاحبان بصیرت و دستاورد در کار. (۴۵) همانا ما خالص کردیم [عیار وجود] آنها را به خلوص [کیفی] که [ناشی از] فرجام‌اندیشی بود. (۴۶) و آنان نزد ما از انتخاب‌شدگان فرآوری‌شده [از جنس] نیکان‌اند.

این سه آیه، آیات ۴۵ تا ۴۷ سوره‌ی ص هستند. آیات، آیات مُقَطَّع و کوتاهی هستند. همه‌ی آنها به «ر» ختم شده‌اند. قبلاً صحبت کردیم، «ر» حرف کش‌دار است و نیز سیر تاریخ را با خودش دارد. «ر» حرف استراتژیک است، یعنی کش‌دار است و از یک جا شروع می‌شود، شکمی دارد که آن شکم مراحل حرکت را در خودش جای داده است و در آخر به یک نقطه‌ای هم منتهی می‌شود. حرف آرامش هم هست، یعنی کار استراتژیک نهایتاً به یک آرامشی هم می‌رسد؛ آرامشی که هفته‌ی پیش در صحبت مهمان دیدیم؛ از بحران شروع کرده بود و از شوریدن علیه خدا و ناتوانی و غرولند به هستی و مبدا هستی تا به یک آرامشی رسیده بود و نهایتاً رفتن در شکم پروژه، شکمی که تا الآن بیست سال است که کش آمده است. این آیاتی که با «ر» تمام می‌شود، مقطع و آهنگین است. البته بیشتر از اینکه ما بخواهیم به شکل و فرماسیونش پردازیم، جوهرش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این جوهر، اگر ما اهل احیای خود و محیط پیرامون‌مان باشیم [راه‌گشاست]. هر مشکلی هم که داشته باشیم، می‌توانیم به سر فصل احیا برسیم و روند احیای خود و محیط پیرامون‌مان را در حد توان طی کنیم.

خدا این سه نفر را که معرفی می‌کند، [در آیات] قبل و بعد هم انسان‌هایی را معرفی می‌کند؛ اگر دوستان خواستند به سوره‌ی ص مراجعه کنند؛ قبل و بعد [این سه آیه] هم همین بحث است؛ ولی جان‌مایه‌ی این بحث که ویژگی انسان چیست، اینجا مطرح می‌شود. دو ویژگی برای این سه نفر مطرح می‌کند. این سه، همین عناصر استراتژیک را دارند. ابراهیم صبور است و حدود ۱۱۸ سال در این جهان بوده است. این گونه که تاریخ نشان می‌دهد، از هشت یا نه سالگی دونده بوده است. یک انسانی آمده حدود یک قرن دویده است. این خیلی مهم است! دوی ماراتن حدوداً دو ساعت و اندی است؛ بعد از

ماراتن همه آب می‌آورند و نواری پاره می‌شود و مدالی به گردن آویخته می‌شود! ولی ابراهیم بدون تشویق و بدون وحدت همگانی با پیرامون، این مسیر پایان‌ناپذیر را طی می‌کند تا اینکه در آخر ارتباطش با هستی [جهان فعلی] قطع می‌شود. ابراهیم این ویژگی را داشته، اسحاق هم همین طور، و یعقوب مظهر صبر، صبر مبشر، صبر توام با امید بوده است. خدا اینها را «عبادنا» [می‌خواند]: انسان‌هایی که با ما رابطه‌ی نرمی برقرار کردند. یک مسیر سخت و سنگلاخی را بین خودشان و ما این‌قدر آمدند و رفتند که این رابطه نرم نرم شده است. به حضرت محمد می‌گوید از اینها یاد کنید. خود حضرت محمد هم انسان کوچکی نبوده او هم در کشاکش پیش‌برد پروژه‌های استراتژیک قرار داشته و تنفس می‌کرده است. در میانه‌های این پیش‌برد، خدا از ابراهیم یاد می‌کند و به حضرت محمد توضیح می‌دهد که از اینها یاد کن. وقتی «و اذکر» می‌آید به این مفهوم است که فقط یاد نیست، سمت، توان، ظرفیت و ویژگی‌شان را هم در پس پیشانی ترسیم کنیم. این سه نفر جملگی، صبور و بردبار، اهل مرارت و اهل پیش‌برد بودند. دو ویژگی داشتند: دستان پر قدرتی داشتند، دست و بازوی کارایی داشتند؛ و [دوم] اهل بصیرت بودند. این ویژگی انسان‌های پیش برنده و پروژه‌تعریف‌کن است.

در آیه‌ی ۴۶ در ادامه‌ی توضیحی که برای محمد(ص) می‌دهد، می‌گوید ما اینها را کامل صیقل دادیم، صاف و شفاف و خالص‌شان کردیم، اضافات‌شان را گرفتیم و خالص کردنی خالص کردنی! به وجهی کاملاً کیفی خلوص‌شان دادیم. علتش را توضیح می‌دهد: «ذِکْرَى الدَّارِ»؛ چون آنها خودشان اهل فرجام‌اندیشی بودند، به منزل آخر فکر می‌کردند.

تمام بحث استراتژی هم منزل آخر است. ما همه‌مان، خودمان، نیروها، پیرامون، حاکمیت‌مان، در محله‌مان، در دانشگاه، هر جا که بودیم از استارت و آغاز کردن چیزی کم ندیدیم. خودمان هم در این پروژه‌ها حضور داشتیم، ولی تفاوت این سه پیامبر که خدا در این کتاب آخر برجسته و پررنگ‌شان می‌کند این است که آنها از ابتدا به منزل آخر فکر می‌کردند. کار استراتژیک همین است. بالاخره باید مجموعه امکانات خود را به گونه‌ای تنظیم کنیم که به منزل آخر برسیم. بعد آیه‌ی سوم هم که با آن، گزاره تمام می‌شود، تصریح می‌کند تمام این سه نفر و احتمالاً دیگرانی که قبلاً در موردشان صحبت کردند، نزد ما سیر فرآوری را طی کردند؛ اینها «الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارَ» بودند؛ از طرف ما مصطفی بودند، اصطفی شدند، منتخب شدند، گزینش شدند و ما سیر فرآوری را روی آنها طی کردیم تا کاملاً از جنس نیکان شدند.

این سه آیه که اسم این سه عنصر را هم می‌برد و با آن فرم‌اسیون در کتاب گنجانده شده، بیان حال همه‌ی انسان‌ها از جمله ما می‌تواند باشد. اینجا تصریح این است که خود [برگزیدگان] دو ویژگی داشتند، یکی اینکه اندام‌شان را به کار می‌انداختند، نمی‌خواستند روشنفکری کنند. در اینجا مرز بین خدا و روشنفکران محض مشخص می‌شود. روشنفکر محض دائم می‌خواند و بحث می‌کند و ذهن را پیچیده می‌کند. بالاخره از این دالان‌های پیچ در پیچ و حلزونی ذهن یک چیزی باید بیرون بیاید و یک خروجی باید داشته باشد! همه‌ی اینها خروجی داشتند. [دوم و] در کنار آن، اهل بصیرت و افق بودند، دید داشتند و پروژه تعریف می‌کردند، خودشان هم کارگر پروژه‌ی خودشان بودند، رابطه‌ی استخدامی با کسی تعریف نکردند. الآن مشکل جامعه‌ی روشنفکری ما این است که ممکن است بتواند پروژه‌هایی تعریف کند، ولی کارگر آن پروژه کیست؟ پیش‌برنده و باربردارش کیست؟ به اصطلاح بازار، کوله‌پستی گردن چه کسی می‌افتد؟ معلوم نیست! لذا پروژه پیش نمی‌رود.

این سه نفر، دو ویژگی را همزمان داشتند. خدا [در آیات مذکور] اول بصیرت را نیاورده است؛ اول این آمده که اهل پیش‌برندگی هستند، دستی دارند، بازویی دارند، و در نهایت این دست و بازو، پشت یک کار استراتژیک قرار می‌گیرد. این تقدم و تاخر هم به همین ترتیب است. اول ید قدرت‌مندشان است، بعد دیدشان است. یعنی اینها اگر بصیرت هم نداشتند، می‌توانستند در پروژه‌ی دیگری که یک عقل بابصیرت دیگری طراحی کرده، پیش‌برنده باشند و این برخلاف موجوداتی است که ما پیرامون خودمان می‌بینیم که پیش‌برندگی [در میان خصایص آنها] وجود ندارد. خدا روی این دو ویژگی تاکید می‌کند که اهل پیش‌برندگی‌اند، ید توانمندی دارند و این ید یک اهرم پیش‌برنده است. و [دوم] اهل بصیرت‌اند، جلوتر را می‌بینند و ما به اعتبار ویژگی خودشان، خالص‌شان می‌کنیم؛ خودشان یک خلوصی دارند و ما گردونه را خالص‌تر می‌کنیم و به دلیل فرجام‌اندیشی خودشان، آرام‌آرام تبدیل به یک الماس بی‌رگه می‌شوند. فرجام‌اندیشی هم این نیست که آدم فقط بنشیند و آخرت را ترسیم کند و فقط منزل آخر را ببیند! مهم این است که در مهندسی پیش‌برندگی به منزل آخر فکر شود؛ در ذیل پروسه به منزل آخر فکر شود. در نهایت آنها تحت فرآوری قرار می‌گیرند. در ادامه‌ی بحث، این اهمیت دارد که از نظر خدا پروژه‌ای که با آدم شروع شده پایان‌ناپذیر است:

تیین «ما» از دیدگاه «او»

پایان نابدیری پروژه‌ی «آدم»
«انسان»ها حامل چوب امدادی

انسان‌ها از آدم تا اکنون، نظیر بحث جلسه‌ی گذشته خودمان که دوستی آمد و سیر خودش را تعریف کرد، حامل چوب امدادی هستند. یک آیه از آیات کلیدی، آیه‌ی ۳۳ از آل عمران است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». خدا تاکید می‌کند [آغاز] این پروژه‌ی اصطفی [از آدم بوده است]؛ بی‌تردید خدا این برگزیدن و گزینش و فرآوری را از آدم شروع کرده، سپس به نوح رسیده، به ابراهیم و آل او و کل سلسله‌اش می‌رسد و در ادامه به عمران و آل او می‌رسد که از موسی شروع می‌شود و الی آخر. به گفته‌ی خدا، این سیر از آدم شروع شده است. این روند ترسیم‌شده‌ی پروژه‌ای که جاننش توحید و جوهره‌اش اصلاح است، از آدم شروع شده، فصل به فصل جلو آمده و با این تحلیل خدا، تا امروز هم پیش آمده؛ پروژه‌ای از آغاز تا حال است. یک سری پیش‌برنده‌های با نام و نشان هستند که خدا توضیح می‌دهد؛ برخی هم بی‌نام و نشان‌اند. همه‌ی اینها از آدم تا الآن، بسته به سطح و مرتبه‌شان، این سیر را طی کردند. [هرچند] ممکن است در دورانی که ما داریم به سر می‌بریم، در عرصه‌هایی چوب امدادی زمین افتاده باشد و کسی اراده یا مزیتش را نداشته باشد که چوب امدادی را بردارد، [اما] بالاخره این چوب از آدم تا به حال جلو آمده است. خیلی مهم است که این چوب امدادی بر زمین نمانده است.

تیین «ما» از دیدگاه «او»

انتظار «او» از «ایفا»ی نقش ما

«او» که تاریخ را این گونه تحلیل می‌کند و انسان پیش‌برنده‌ی تاریخ را توصیف می‌کند و برای انسان پیش‌برنده‌ای که هم ویژگی جلوبرندگی دارد و هم اهل بصیرت است، مایه می‌گذارد، انتظاری ایفای نقش از ما دارد. اگر پیش‌فرض ذهن ما این باشد که این کتاب فقط خطاب به پیامبر آخر نیست، [می‌توانیم از کتاب بهره‌ی بیشتری ببریم]؛ پیامبر آخر، [پیام را] دریافته و ناقل امین تمام دریافت‌هایش هم بوده، انشای خدا را کامل به ما منتقل کرده، اما ما و همه‌ی انسان‌های هم‌عصر او هم مخاطبیم، گیرنده‌ایم، می‌توانیم همان طور

که خود محمّد(ص) از کتاب برداشت می‌کرد، الهام می‌گرفت، ما هم در سطح خودمان برداشت کنیم و الهام بگیریم.

تبیین «ما» از دیدگاه «او»

صاحب «دیدگاه» اید

صاحب «دست و قدرت» اید

صاحب «پروژه» اید

فرایم خوانید

این اندازه که ما می‌فهمیم، پژواک همه‌ی این آیات - سه آیه‌ی سوره‌ی ص و آیه‌ی ۳۳ آل‌عمران - و پژواک صدای خدا از آن زمان تا به حال که به ما برسد، تصریح می‌کند شما هم صاحب دیدگاه‌اید، صاحب دست و قدرت‌اید و صاحب پروژه‌اید. یعنی شما هم مثل آن سه نفر که نام برده شد [هستید]؛ فقط ابراهیم، اسحاق و یعقوب نیستند که نظر دارند، منظر دارند، افق دارند! شما هم صاحب دیدگاه‌اید، صاحب دست و قدرت‌اید، صاحب پروژه‌اید. شما هم ویژگی‌ها و داشته‌هایی دارید؛ این طور نیست که داشته‌ها فقط از آن خدا باشد؛ ما هم داشته‌هایی داریم. درست است که داشته‌های مان را از او گرفتیم، ولی ما هم بالاخره سهمی داریم، داشته‌ای داریم، داشته‌ی ما دیدگاه ماست [و دست و قدرت و پروژه‌ی ماست]. الآن تصور می‌کنیم دیدگاه نداریم یا کم داریم، تصور می‌کنیم، توهم داریم که حیرانیم. اگر روی بحث متمرکز شویم، در حد توان، ظرفیت، تمرکز و تعمق خودمان به دیدگاهی نائل خواهیم آمد. و طبیعتاً ما هم مثل ابراهیم و اسحاق و یعقوب دست و یدی داریم، پیش برنده‌ایم و نهایتاً می‌توانیم با اتکاء به دیدگاه‌مان و با دست و قدرت‌مان پروژه‌ای تعریف کنیم.

حال، «او» می‌گوید اگر پروژه‌هایی تعریف کردید، همچنان که من به سیر آنها [ابراهیم، اسحاق و یعقوب] وارد شدم، به سیر شما هم وارد می‌شوم؛ بصیرتی که آنجا آمده و بصیرتی که ما ترجمه کردیم، به زبان امروزی [مرادف با] «صاحب دیدگاه بودن» است. در لغت، به دیدی که نافذ است، یعنی تا حد امکان نفوذ دارد، لیزری عمل می‌کند، روی سطح متمرکز نمی‌شود، [بصیرت می‌گویند]. دید نافذ پربرد و افق‌دار را بصیرت می‌گویند؛ نه یک گذر است، نه یک لحظه. ما هم می‌توانیم امروز با دو ابزار بصیرت و غیرت، پروژه‌ای تعریف کنیم و پیش ببریم. این «و اذکر» که در ابتدای سه آیه‌ی سوره‌ی ص به

حضرت محمّد می‌گوید، را ما هم می‌توانیم برای خودمان ذکر کنیم. می‌توانیم «و اذکر» را امروزی کنیم.

بحث هفته‌ی گذشته^۱، شاید بشود گفت از بحث‌های قبل کیفی‌تر بود؛ چون عینی‌تر بود، سیری طی شده بود، دو دهه سیر را پشت خودش داشت. سیر از بی‌امکانی محض به امکان قابل توجهی منجر شده بود. فردی که استارت پروژه را زده بود و تا الآن با پیرامون خودش پیش آمده، ابتدای کار مثل همه‌ی ما بوده، بحران و تشویش و درگیری با خدا و دعوای روزانه و شبانه، در خواب و بیداری، مشکلات خود را سر خدا خالی کردن تا خودش می‌آید به یک طمانینه‌ای می‌رسد و به پیرامونش کمک می‌کند. امکانات پیرامونی پخش و پراکنده است؛ پیرامون ما هم امکانات پخش شده است. شاید ما چشم مجهزی نداریم. این پیوند می‌خورد، یک گوشه‌ای را می‌گیرد و جلو می‌آید. تمام بحث آیات همین است که شما هم صاحب ویژگی آن سه نفر هستید و می‌توانید در امروزه‌روز پروژه‌ای را تعریف کنید.

تیبیین «ما» از دیدگاه «او»

ما:

«نفر»یم

«پیش برنده»یم

ما هم برای خودمان نفر و پیش‌برنده هستیم. نفر هم به انسان می‌گویند و هم به شتر. شتر از نوع شتری که مولوی توصیف می‌کند، بین غیر انسان‌ها ویژگی‌هایی دارد که بعضاً مثل خود انسان است. مولوی دو قطعه در دفتر دوم مثنوی [در توضیح ویژگی‌های شتر] دارد. در دفتر دوم یک مناظره‌ی مبسوط است بین اشتر و استر (الاغ). الاغ مشکلات خاص خودش را با شتر مطرح می‌کند و می‌گوید من اصلاً یک موجود نزدیک‌بینی هستم. نمی‌توانم مسیر طولانی طی کنم. دم به دم زمین می‌خورم، زانو و سر بینیم همیشه زخمی است؛ ولی تو اصلاً این طور نیستی! تو ویژگی‌های خاص خودت را داری. شتر به او خیلی کیفی توضیح می‌دهد و می‌گوید چند تفاوت کیفی بین من و تو هست. من افق دارم و قامت بلندی دارم. خدا به من یک ارتفاعی داده؛ نه ارتفاع از نوع فرعون، یک امکانی به من داده که من میدان دیدی داشته باشم. تو دائم پایین را نگاه می‌کنی، چشمت درشت

۱. اشاره‌ی شهید صابر، مجدداً به نشست بیست و ششم (سخنرانی بانی موسسه‌ی محک) است.

است و زیبا، ولی اهل بصیرت نیستی، نگاه لیزری نداری - به تعبیر خود خدا که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب به کار می‌برد. شتر این توضیح را می‌دهد، می‌گوید من ویژگی‌هایی دارم؛ اولاً افق دارم، قامت بلند است، دید عالی دارم، خودم هم عالی هستم. این واژگان را مولوی در این دیالوگ به کار می‌برد و این را عنوان می‌کند که من مسیری را می‌خواهم طی کنم از بالای بلندی می‌آیم به سطوح تحتانی؛ از اول تا آخر می‌دانم مسیر چیست؟ پستی و بلندی و حفره‌ها را می‌بینم؛ لذا می‌توانم ایفای نقش درازمدت کنم. پس شتر هم ویژگی‌هایی دارد از نوع انسان؛ پیش‌برنده و اهل مسیرهای درازمدت است. این اهانت نیست که شتر را با ابراهیم یا اسحاق یا یعقوب یا با انسان‌هایی از نوع خودمان مقایسه کنیم و هم‌پوشانی‌ها را درآوریم. خیلی از حیوانات این طور نیستند، شتر کوهانی دارد؛ در بالای کوهان جهاز دیگران و جهاز خودش را قرار می‌دهد، حفره‌ای از چربی دارد، در مقابل تشنگی بسیار مقاوم است، لذا پیش برنده‌ی قافله هم هست، یک جرسی هم دارد. در ایران خودمان، از بچگی وقتی صدای شتر را می‌شنیدیم، می‌دانستیم شب عید است. کودی آورده برای بنفشه‌ی زمستانی؛ لذا [حامل] ویژگی‌های خود انسان است. شتر هم قافله می‌برد؛ به قول مولوی «خوش سفری است این سفر، قافله را بکش بکش». هم شتر قافله را می‌کشد، هم ابراهیم این قافله را می‌کشد و هم این خانمی که هفته‌ی پیش اینجا نشسته بود قافله را می‌کشد؛ پس چرا ما نتوانیم قافله را بکشیم؟

لذا از نظر خدا ما نفریم؛ انسان مثل شتر مهم است، هم نفر است، هم نفربر است. شتر هم نفر است و هم نفربر است، ابراهیم هم نفر بود و هم نفربر. موسی هم یک یدک‌کش پشت خودش انداخت، کل قومش را کشید. مولوی هم جان‌ها را خوب درک کرده؛ این دو قطعه و دیالوگ و مناظره‌ی شتر و استر، هم نشان‌دهنده‌ی درک متفاوت این دو است، هم نشان‌دهنده‌ی درک توحید است و هم نشان‌دهنده‌ی نقشی که شتر در هستی و طبیعت به عهده دارد. آرام‌آرام به پایان بحث نزدیک می‌شویم، تبیینی که ما می‌توانیم از دیدگاه او بکنیم، [این بود که گفته شد]. ما سخنگوی خدا نیستیم - «او» به اندازه‌ی کافی خودش اقتدار دارد، نه تحت ظلم است، نه کمبود تربیون دارد؛ ولی ما می‌توانیم از دیدگاه او این را بفهمیم:

تبیین «ما» از دیدگاه «او»

تقاضاهای ما: ارتقاء به دست «او»

ایده‌ی او: وصل به تقاضای ما

ما این طور می‌توانیم بفهمیم که تقاضاهای ما به دست او ارتقاء پیدا می‌کند و ایده‌های او به تقاضاهای ما وصل می‌شود. از این همه بحث‌هایی که کردیم شاید بشود این طور جمع‌بندی کرد که دستاوردها و پروژه‌های این بخش از هستی که زمین در اختیار انسان، در اختیار ما و آدم از اول تا زمان ما قرار داده شده، از تلاقی‌ها و اتصال‌ها و تجمع‌های ایده‌های ما و ایده‌های او، ظرفیت‌های ما و ظرفیت‌های او، داشته‌های ما و داشته‌های او، پیش می‌رود. تجربه‌ی خود انسان در کار جمعی این گونه بوده؛ با دیگران تلاقی پیدا می‌کند و در این تلاقی‌ها هم‌یابی‌هایی صورت می‌گیرد؛ از هم‌یابی‌ها، ظرفیت‌ها تکمیل می‌شود و تکمیل ظرفیت تحقق پیدا می‌کند؛ همه همدیگر را هم‌پوشانی می‌کنند و در نهایت به دستاوردی می‌رسند. این قاعده، قاعده‌ی غربی نیست. خدا توضیح می‌دهد این قاعده را با خود من هم می‌توانید پیاده کنید؛ «فرایم خوانید، فرایم خوانید» به همین مضمون است؛ یعنی همچنان که خودتان همدیگر را پیدا می‌کنید، ایده‌های‌تان با هم تلاقی پیدا می‌کند، ظرفیت‌های‌تان با هم تکمیل می‌شود، با من هم می‌توانید این کار را بکنید.

در سیر موسی دیدیم، موسی یک دغدغه و تقاضای اولیه داشت. دغدغه و تقاضای اولیه‌ی موسی با ویژگی‌های خاص خود، پخته نشده و قوام نیامده بود، اشکالات جدی در آن وجود داشت؛ ولی چون خودش از اصالت برخوردار بود و خدا هم ظرفیت او را تشخیص داد، تحلیل خدا که در ۷۲ آیه [در سوره‌ی طه] با حضرت محمد مطرح شد، با ظرفیت موسی پیوند خورد. از تلاقی تحلیل خدا و چشم‌انداز و طراحی استراتژیکش با طراحی‌های حداقلی موسی و ظرفیت‌ها و همه‌ی قوت و ضعف‌هایش، پروژه‌ی برخورد با فرعون و پروژه‌ی وارد کردن مصر به یک دوران جدید اجرا شد.

اینجا همین را می‌خواهد بگوید. اگر شما تقاضایی داشته باشید، آن تقاضا توسط من ارتقاء پیدا خواهد کرد. موسایی که در مواجهه‌ی آخر با فرعون و مدارش پیروز شد، آن موسای چند دهه‌ی قبل نبود. موسی قد کشیده بود. توسط خدا بالا آمده و ارتقاء پیدا کرده بود؛ آن ایده‌ی خام و ناپخته و مشکل‌دار اولیه‌اش به یک ایده‌ای تبدیل شد که توانست تمام قوم بنی‌اسرائیل را همنوا و همراه کند و یک پروژه‌ی جمعی اجرا کند. اینجا خدا تصریح می‌کند که اگر فتیله‌ای روشن کنیم که نشان‌دهنده‌ی لهیب تقاضاهای‌مان باشد، و اگر خودتان هم کیفیتی بروز دهید، من می‌توانم آن فتیله را بالا بکشم، روشن نگاهش دارم، شعاع نورش را افزایش دهم. اگر قبول داریم خدا مشحون از ایده است، اگر ما هم ایده‌هایی داشته باشیم و هم‌پوشانی با ایده‌ی خدا باشد، ما به ایده‌ی او وصل می‌شویم. تقاضای ما به ایده‌ی او وصل می‌شود که هفته‌ی پیش هم خانم توضیح داد.

ایده‌ی اولیه‌ی خانم قدس چنانکه توضیح دادند، این بود که در اول به دنبال حل مسالهی فرزند خودش بود؛ ولی در کشاکش حل مساله، فرزندان مشابه به فرزند خودش هم برایش اهمیت پیدا کرد. حل مسالهی همه کودکان سرطانی مسالهی خدا هم هست. مساله نه به معنای مشکل! بالاخره او هم می‌خواهد آرام‌آرام مسالهی اینها حل شود. وقتی چهار یا پنج خانم پیدا می‌شوند و پروه تعریف می‌کنند، طبیعتاً او با ایده‌ی اولیه‌ی اینها برخورد ارتقایی و تعالی‌بخش می‌کند. آنها به جایی می‌رسند که قبلاً در ذهن خود، فکرش را نمی‌کردند. این اتصال یعنی تلاقی تقاضای ما با ایده‌ی او، مثل سنگ چخماق کیفی هست که حتماً از داخل آن پروژه تعریف می‌شود و پیش برده می‌شود و به محصول می‌رسد.

تبیین «ما» از دیدگاه «او»

«او»؛ مدبر از سقف تا کف: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» (سجده: ۵)

ما؛ مدبر دور تا دور

«او» در کار، «ما» در کار

خدا خودش را در آیه‌ی ۵ سوره‌ی سجده تعریف کرد و خودش را مدبر سقف تا کف تعریف کرد؛ از سقف تا کف منتشر می‌شود و همه جا هست. حال ما مدبر از سقف تا دور و بر خودمان هستیم، این توان را که داریم. ویژگی او این است که زنده‌ای است که همه جا منتشر است، اگر ما ضمن پروژه‌های اصلی او پروژه‌های خرد و کوچک تعریف کنیم، مکانیسم جهان این است که در دست و پای او نمی‌رویم! نه او ما را حذف می‌کند، نه او میدان را کامل در انحصار خودش می‌خواهد، نه ما در حوزه‌های او تداخلی ایجاد می‌کنیم. موسی یک جمله‌ی معروف دارد که یک بار هم در قرآن بیشتر نیامده «وَأُفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» (غافر: ۴۴) یعنی من امر خودم را که الآن با مشکل ویژه با آن مواجه شدم به خدا وا می‌گذارم. ما دائم فکر می‌کنیم مقام ارشد به مقام کهنتر یا کوچکتر تفویض می‌کند! از نظام سلطنتی ۲۵۰۰ ساله و نظام ولایت مطلقه در ناخودآگاه ما به این رسیدیم که تفویض از یک مقام بالا به مقام کوچک می‌شود. کیفیت رابطه‌ی خدا با موسی این است که موسی به خدا تفویض می‌کند. حال که انسان می‌تواند به خدا تفویض کند، خدا به طریقی اولی اهل واگذاری است، او مدبر از سقف تا کف است، ما هم در این از سقف تا کفی که او رقم زده، مدبر دور تا دور خودمان هستیم.

این هستی که ما می‌شناسیم - از کل کتاب هستی و از کتاب تاریخ بشر و این کتاب آخر که تعریف کرده و گزاره‌های بحث امروز - [بیانگر] این است که پروژه‌های کلان که در

مدار خود خرد خرد پیش می‌رود، و مقاطعه‌کار جدی داشته‌اند، بساز - بفروش و تاجر نیستند، و با هدایت خودمان می‌خواهند در این هستی نقشی به عهده بگیرند و ما هم در واقع حلقه‌های کوچکی هستیم در مدار بسیار گسترده که اهل پیش‌برندگی هستیم. قبلاً در مراحل شانزده‌گانه‌ای که خدا با موسی در مواجهه با فرعون تعریف کرد، جایی که دائم موسی و بعد موسی و هارون به عنوان زوج سازمان‌دهنده و پیش‌برنده با انواع مشکلات و هراس‌های درونی مواجه بودند، در این سطح ما باید درک کنیم، فهم کنیم - به قول مولوی «فهم کنیم مساله را» - که این پروژه مشترک است و آن را با هم پیش می‌بریم.

تبیین «ما» از دیدگاه «او»

در یاب؛ پروژه مشترک است

«او»: پر مشغله - پوشش دهنده

«او» مصحح - ما مصحح

حال او پر مشغله است اما پوشش‌دهنده است، پروژه‌های کوچکی هم که ما تعریف می‌کنیم می‌تواند پوشش دهد، وجه دیگر اینکه آن اندازه که ما از رابطه‌ی او با موسی و او با ابراهیم درک می‌کنیم و او با همه، او مصحح پیش‌برندگان است، خود پیش‌برندگان هم مصحح خودشان هستند یعنی ما هم می‌توانیم مصحح خودمان باشیم، او هم مصحح ماست. از تصحیح او و خود تصحیحی ما یک تضمین نسبی برای پیش‌برد پروژه‌ی مشترک پیدا می‌شود. بحث را اگر بخواهیم جمع کنیم، از موسی و ابراهیم و درشت‌استخوان‌های تاریخ که عبور کنیم و برسیم به همین کوچک‌های خودمان، هم قد و هم وزن و ابعاد خودمان:

تبیین «ما»

ما؛

فهم مینا

تحلیل‌گر شرایط شناس

الهام بگیر

امکان‌دار

قابل تجهیز

محدود

مقدم

ایده‌پرداز

محصل

آن اندازه که از این آیات می‌فهمیم، اگر بتوانیم فهم‌کننده‌ی مبنا باشیم - بتوانیم او را منبای تئوریک و واقعی هستی بفهمیم و این مبنا را فهم کنیم - در مدار دوم، تحلیل‌گر شرایط باشیم - ضمن آنکه توهم نداریم، محدودیت‌های خاص خودمان را داریم، می‌توانیم ایده‌پرداز باشیم - آن‌گاه، طبیعتاً وحی هم برای ما کارکرد خاص خودش را دارد؛ نه با مکانیسمی که به محمد(ص) یا موسی(ع) یا نوح(ع) منتقل شد، با مکانیسم خاص خود. ما هم می‌توانیم الهام بگیریم؛ برای پیش‌برد با همه‌ی ضعف‌های خودمان قابل تجهیزیم. بخشی از تجهیزمان را او انجام می‌دهد، بخشی را خودمان انجام می‌دهیم، ما مُقدم خواهیم بود و در نهایت محصل و تحصیل‌کننده:

تبیین «ما»

ما و عنصر زمان؛

تزریق زمان به پروژه

حوصله‌ی تاریخی

عمل بزنگاهی

امید ذاتی

در توصیفی که خدا از ابراهیم می‌کند با آن سیر یک قرن‌اش، و توصیفی که از یعقوب می‌کند با آن صبرش، و وصفی که از اسحاق می‌کند با ویژگی‌های خاص خودش، اگر بحث را امروزی کنیم، [این را درک می‌کنیم که] آنها زمان را به پروژه‌ی خودشان تزریق کردند. ابراهیم اول کار که موسس و بنیان‌گذار توحید نشد. به پروژه‌اش زمان تزریق کرد، حوصله‌ی تاریخی داشت، عمل بزنگاهی انجام داد و در نهایت امید ذاتی داشت که از ابتدا به انتها راه ببرد. آخرین فراز بحث متکی به این تک‌آیه است:

تبیین «ما»

«خدای اهل راه»

قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره^۱: بگو این مسیر من است، فرا خوانم به سوی او [دعوت استوار] بر بصیرت و چشم‌انداز.

۱. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف: ۱۰۸).

«انسان اهل راه»

گر راه رُوی راه برت بنماید

این از جمله آیاتی است که خدا به حضرت محمد می‌گوید «بگو». جاهایی که به حضرت محمد می‌گوید «بگو»، تاکید ویژه دارد و تصریح [بر امری] می‌خواهد بکند: «بگو این مسیر من است». اگر این «من» عطف به مسیر خدا باشد یا عطف به مسیر محمد(ص)، زیاد فرقی نمی‌کند؛ به هر حال «مسیر» است. اینجا این مهم است که خدا به محمد نمی‌گوید بگو این مقام من است، این جایگاه من است، این محل استقرار و اتراق‌گاه و منزلگاه من است. می‌گوید بگو این «مسیر» من است! یعنی سیری را که طی می‌کنم، سیری است که می‌تواند به فراخوانی پیوست شود، به عمل جمعی منجر شود و بر بصیرت و چشم‌انداز استوار باشد که همه، عناصر استراتژیک هستند. حال این آیه هم پوشان با این مصرع مولوی که «گر راه رُوی راه برت بنماید (یا بگشاید)» است؛ یعنی خدا اهل راه است و انسان هم - چنانکه هم از کتاب در می‌آید و هم از نظر خدا در می‌آید و هم از نظر مولوی - اهل راه است، این دو «اهل راه»، طبیعتاً با هم می‌توانند به پروژه‌ی مشترک برسند. بحث تمام می‌شود:

تبیین «ما»

«او» در طراحی‌اش، در اندیشه

سهم و نقش و جایگاه «ما»

«ما» در طراحی‌مان، در اندیشه

ربط و داشته‌های «او»

ما با «او» در مسیر استراتژیک

در طراحی پروژه

در پیش‌برد پروژه

همچنان که او در طراحی‌اش، در اندیشه‌ی سهم و نقش و جایگاه برای ما است، ما هم در طراحی‌های خرد خودمان، می‌توانیم در اندیشه‌ی ربط و ارتباط پیدا کردن با داشته‌های او باشیم. او در همه‌ی طراحی‌هایش [برای نوع انسان نقش قائل است]؛ در طراحی تاسیس توحید، نقش ویژه‌ای را برای ابراهیم در نظر گرفت؛ در طراحی ایجاد مصر نوین، جای ویژه‌ای را برای موسی در نظر گرفت. پس خدا، اهل در نظر گرفتن جایگاه برای انسان

صاحب نظر، صاحب قدرت و پیش‌برنده است. لذا ما با «او» در مسیر استراتژیک در طراحی پروژه و در پیش‌برد آن می‌توانیم مشارکت جلدی و کیفی داشته باشیم. کل این نه جلسه وقت دوستان گرفته شد تا این گفته داده شود که «او» که اهل طراحی کلان است و پروژه‌های عظیم و نه خرد، در کلان قضیه، جایی برای انسان در نظر گرفته است؛ هیچ کدام از پروژه‌هایی که در کتاب توضیح داده را صرفاً خود خدا پیش نبرده؛ نه با قوم لوط، نه با قوم شعیب، نه با قریش و قوم حضرت محمد، نه در تاسیس توحید، نه در حذف مرحله مرحله و تدریجی [ارتفاع] فرعون توسط موسی و قوم او. در تمام طراحی‌های کلان، جایی برای انسان در نظر گرفته است. اگر درک کنیم که «او» مقسم است و متناسب با وزن انسان‌ها به آنها جایگاه داده، ما هم طبعاً در طراحی‌مان متناسب با وزن «او»، می‌توانیم جای ویژه‌ای برای «او» در نظر بگیریم. اگر این اتفاق بیفتد بنا بر نظر «او»، پروژه، در یک مسیر درازمدت، تضمینی برای پیش‌برد و رسیدن به مقصد پیدا می‌کند. اگر بخواهیم از جلسه‌ی گذشته ساده نگذریم، پیشنهاد این است که نیمه‌ی دوم جلسه را به ارزیابی بحثی که توسط خانم قدس در جلسه‌ی گذشته مطرح شد و سوال از اینکه این امر چقدر شدنی و چقدر قابل تکرار است، اختصاص دهیم.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

هدی صابر: جلسه‌ی گذشته تجربه‌ای مطرح شد. می‌توان گفت آن تجربه، بحث امروز و عینی سلسله مباحثی بود که تا الآن پیش آمده است. اگر بشود و حسینه [ارشاد] هم توافق کند، هر ماه یکی از این تجربه‌ها را به جمع منتقل کنیم. با توجه به اینکه در آینده هم این انتقال صورت خواهد گرفت، هر کدام از دوستان اگر جمع‌بندی روی تجربه‌ی جلسه‌ی قبل یا نکته و نظری در روش و محتوا دارند، ما در خدمت‌شان هستیم.

مشارکت‌کننده‌ی اول: با سلام به همه‌ی دوستان. من یک توضیحی درباره‌ی بحث هفته‌ی پیش - سخنرانی خانم قدس - و [متعاقب آن]، دو سوال داشتم. بحثی که آقای صابر همیشه مطرح می‌کنند و یکی از جملاتی که در صحبت‌شان آمده، این است که «خدا امکان‌ساز است». این جمله کم توضیح داده شده و برای من سوال بوده که منظور آقای صابر دقیقاً چه بوده است؟ خانم قدس در صحبت‌هاشان گفتند که [تاسیس محک، به صورت] «اتفاقی» پیش آمده و این یک تناقضی با صحبت‌های آقای صابر داشت. شاید مباحثی که آقای صابر طرح می‌کردند را ما در چند مورد در صحبت‌های خانم قدس دیدیم؛ اینکه خدا امکان‌ساز است، برنامه‌ریز است و ما هم باید مهندسی کنیم. ولی من بحث استدلالی خودم را می‌خواستم مطرح کنم و از زاویه‌ی خودم این مساله را توضیح دهم تا نقد و بررسی شود، شاید بچه‌ها بهتر بتوانند این مساله را باز کنند.

من خدا را در حکم جمله‌ی «لا اله الا الله» می‌بینم. به نظر من خدا یک آزادی محض است، یعنی هیچ بتی نیست و یک خدا هست و آن خدا در واقع بیان آزادی است، قدرت نیست، یک ساختاری که انسان در چارچوبش اسیر شود نیست، یک فضای بازی را در اختیار انسان قرار می‌دهد که رشد کند. وقتی ما خدا را به این صورت تعریف می‌کنیم - یعنی به عنوان آزادی محضی که انسان بخواهد در آن ریسک کند - [آن‌گاه، انسان] می‌تواند رشد کند و توان‌مندی‌هایش بیشتر شود. اینجا هست که خلاقیت به وجود می‌آید. خلاقیت تعریف دارد که چیزی علاوه بر آن چیزی هست که دارای ساختاری است؛ ساختار سیاسی یا اجتماعی یا هر چیزی که انسان خودش را تعریف کرده. اگر چیز دیگری بخواهد به وجود آید، در نظر گرفتن خدا به صورت فوق، فضا را برای ابتکار و خلاقیت به وجود می‌آورد. و از اینجا من نتیجه می‌گیرم آن خدا، ابتکار و توان‌مندی را آزاد می‌کند، یک امکانی را می‌سازد؛ پس خدا می‌تواند امکان‌ساز باشد. من جمله‌ای را که آقای صابر مطرح کرده، این طور می‌فهمم. بودن در راه و درست ماندن در راه، ما را به

سوی آن توانمندی رهنمون می‌کند و به سوی به وجود آمدن ابتکار و خلاقیتی که خودمان را اسیر چارچوب‌ها نکنیم. این به نظر من ربط حرف آقای صابر با خانم قدس بود.

اما، دو سوال داشتم. یکی بحث نخبه‌گرایی که امروز مطرح کردید و نقد کردید. [نخبه‌گرایی] یکی از نظریاتی است در تمام فلسفه‌های روز هست؛ چه در مارکسیسم به عنوان حزب پیشرو و چه در لیبرالیسم به عنوان روشنفکر و نخبه. اصطلاحی را آقای صابر به کار می‌برند به عنوان «عنصر پیشتاز». تفاوت این عنصر پیشتاز با آن نخبه‌ها چیست؟ منظور ایشان را می‌فهمم؛ می‌گویند عنصر پیشتاز عنصری است که جامعه را پیش می‌برد؛ یعنی جامعه بر سر همان جایی که هست، می‌ایستد؟

[سوال دوم درباره‌ی،] یکی از اشکالاتی است که در صحبت آقای صابر وقتی می‌خواستند ارتفاع گرفتن را توضیح بدهند، پیش آمد. آقای صابر مثالی که زدند [ارتفاع گرفتن] «شتر» بود که با ارتفاع گرفتن فرعون یکی در آمد و اینجا یکی از مسائلی که باید بیشتر روی آن کار شود، تعریف کردن دایره‌ی لغات است. هر فرهنگی برای خودش دایره لغات خاصی دارد. مثلاً قدرت یک لغتی است ما از آن مفهوم بدی را درک می‌کنیم. برژینسکی و تمام کسانی که دارند فلسفه‌ی قدرت را در جهان توضیح می‌دهند، از این واژه استفاده می‌کنند. وقتی می‌گوییم خدا قدرتمند است، در ذهن به طور ناخودآگاه به شکل خاصی متبادر می‌شود. شاید بشود معادل قدرت، توانمندی را استفاده کرد که خدا توانمند است، انسان توانمند است. این توان با قدرت فرق دارد و قدرت و زور نیست که [در عرف رایج جامعه‌ی ایران] نامشروع است، [بلکه توانمندی خدا و انسان] مشروع است. اگر روی این‌ها کار شود، شاید بحث مهندسی شود.

هدی صابر: درباره‌ی بخش اول که گفتید [برخی سخنان خانم قدس با مباحث اینجا سازگار نیست، توضیح این که] با خانم قدس قبلاً صحبت شد و [چنانکه در صحبت‌های ایشان آمد] ایشان ۲۰ سال را به سه دوره تقسیم می‌کنند؛ [که متشکل از دو] دوره‌ی دوساله و باقی هم روند اخیرشان بوده است. دوره‌ی اول دوره‌ای بوده که چهار یا پنج نفر مادر بوده‌اند که [با تاسی] به الگوی یک NGO آلمانی که در آنجا فعال بوده، به مرکز درمان کودکان سرطانی می‌رفتند و کار توضیحی می‌کردند، میزان دارو و وضعیت بچه‌ها در زمان شیمی‌درمانی و خواب و خوراک‌شان را پیگیری می‌کردند. این‌ها با همان الگو می‌آیند دو سال در ایران کار می‌کنند، به مراکز درمان کودکان سرطانی می‌روند. هر پنج

مادر هم خودشان کودک سرطانی داشتند، به این می‌رسند که در ایران، کار توضیحی صرف جواب نمی‌دهد. آنجا [در آلمان] پایه‌های دیگری هم در کنار کار توضیحی هست، تامین اجتماعی جدی است. NGOهایی هستند که در حوزه‌های دیگر فعال می‌شوند. اما اینجا به دلیل اینکه نه آن پایه وجود دارد و نه NGOهایی که حوزه‌های دیگر را پوشش می‌دهند، موجود است، [مادران ایرانی] به این نتیجه می‌رسند که ما در کنار یک کار توضیحی، باید یک چیزهای عینی را به عنوان خدمت‌رسانی در اختیار این بچه‌ها و خانواده‌شان قرار بدهیم.

آن دو سال اول جا و مکان نداشتند، بعد از دو سال به این نتیجه می‌رسند که ما توان یک کار توضیحی پیدا کردیم، اما لازم است با یک امکانات حداقلی پیوند بخوریم و در کنار آن کار تغذیه به بچه‌ها و عروسک و اسباب‌بازی و... پیش ببریم. اتفاقاً هندسه در همین بود. حالا به هر علت ایشان [خانم قدس] در مقابل جمع تواضع کرد یا خیلی تمایل نداشتند سیر را ریز توضیح دهد [وارد بحث هندسه نشدند]. اول می‌روند با مهندس خلیلی صحبت می‌کنند. مهندس خلیلی، بانی بوتان است و خودش و خانوادش در این NGOها و کارهای خیرات و مبرعاتی فعالند. یک مدت در زیر زمین آنها بودند، بعد از آن مدتی به چیدر می‌روند. هنوز خانه‌ی چیدرشان را دارند؛ آنجا هم دو سال یک زیرزمین اجاره‌ای داشتند؛ صبح تا ظهر وقت می‌گذاشتند مثلاً عروسک می‌خریدند، برای عروسک لباس می‌دوختند یا در حد چند لقمه این چهار، پنج نفر می‌توانستند برای بچه‌ها کمک تغذیه فراهم کنند.

بعد از دو سال جمع‌بندی‌شان این بود که این تجربه‌ی دو سال اول و دو سال دوم که با هم پیوند خورده، ما از یک سطحی از مقبولیت در بین خانواده‌ی بچه‌های سرطانی که فرودست و مستمندند، برخوردار شدیم؛ چون از هویت برخوردار شده بودند با شهرداری وارد مذاکره می‌شوند. در این سیر، هم عقل، هم هندسه، هم جمع‌بندی مرحله‌ی قبل نهفته است. خیلی کار عقلانی بود. مرحله‌ی بعد که با شهرداری گفتگو می‌کنند یک ساختمان سه‌طبقه از شهرداری گرفته بودند که آن را هم دارند. آنجا آمدند کار استقرار و اسکانی کردند؛ یعنی خانواده‌هایی که می‌آمدند آنجا دوره‌ی شیمی درمانی که از پانزده روز تا چند ماه به طول می‌انجامد، [را بگذرانند]، به تناسب آنجا مستقر می‌شدند که توضیح دادند، آژانس هم در آنجا بود. آنها را می‌برد به مراکز درمانی و شب آنجا می‌ماندند. آن وقت آرام‌آرام اجتماعی‌تر شدند و پزشکی سال ۱۳۷۲ از آلمان آمد. آن پزشک آن زمان یک میلیارد تومان به این‌ها کمک کرد. یک میلیارد خیلی مبلغ قابل توجهی نسبت به الآن بود.

بنیه‌ی اول این ساختمان محک با آن یک میلیارد تومان فراهم شد. بعد آقای‌ی که خانمش فرانسوی بود کمک کرد و بعد آرام آرام پیوند اجتماعی‌شان جدی‌تر شد و با NGOهای دیگر پیوند خوردند؛ هویت نسبی منطقه‌ای و یا بین‌المللی پیدا کردند. اساننامه‌شان را برای NGOهای مادر در اروپا فرستادند. اروپایی‌ها با ایشان برخورد فعال کردند. یک مقدار کمک‌های ارزی و خرد برای‌شان آمد. آرام آرام امکان فراهم شد و به اینجا رسیدند. اینکه در آن هم مهندسی بود و هم جنگیدن بود و هم درایت بود و هم مدیریت. الآن هم مدیریت آنجا جدی است. آن وقت بدون هیچ امکانی کار را شروع کردند، الآن با این امکان مواجه هستند. به نسبتی که خودشان جدی‌تر برخورد کردند، امکانات خدایی که گفت به کار آمد. ایشان این ریزه‌کاری‌ها را زیاد توضیح ندادند.

مشارکت‌کننده‌ی اول: اینکه می‌فرمایید در ضرب المثل هم داریم «از تو حرکت، از خدا برکت». این در فرهنگ ما آمده است. اما چیزی که شما گفتید خدا امکان‌آفرین هست به نظرم کمی مقطوع بود. باید کمی بیشتر توضیح داده شود. چرا که وقتی ما خدا را به معنای آزادی در نظر بگیریم و بتوان خلاقیت به کار برد، مسلم است که امری طبیعی است؛ اما اگر خدا را به معنای زور و «باید و نباید» خارج از قاعده در نظر بگیریم، [نتیجه‌ی دیگری حاصل می‌شود].

هدی صابر: وقتی می‌گوییم خدا در پروژه می‌آید، همین است که به عینه دیدیم در پروژه آمده است. وقتی [کسانی نظیر] آقای فروهر هم بیایند و توضیح بدهند، [ملاحظه می‌کنیم که اینها با هم] مشابهت‌هایی جدی دارند. مثلاً تقریباً همه‌شان - چه سنتی‌ها و چه [مردم‌نهادهایی] که نیمه‌مدرن و نیمه‌سنتی هستند - با یک بی‌امکانی محض شروع کردند. با ادبیات خودشان این طور توضیح می‌دهند که خدا موظف است و اگر ما استارتی بزنی، خدا لامحاله وارد می‌شود. یک ایمان جدی از این گونه دارند که خدا نگذاشته است ایمان‌شان در این کار مخدوش شود. مثلاً آقای فروهر^۱ - اگر اینجا موافقت کنند و بیایند - با ادبیات ما صحبت نمی‌کند و مذهبی هم نیست، ولی خدای خاص خودش را دارد. او می‌گوید نمی‌شود پروژه‌ی اجتماعی را بدون مشارکت عموم پیش برد. برای خود اینها به لحاظ تئوریک و در تجربه‌ی عملی و عینی مقداری فرمولیزه شده است و همه‌شان با

۱. منظور، آقای فروهر تشویقی، مؤسس انجمن معتادان گمنام می‌باشد.

ادبیات خودشان این را می‌گویند. لذا برای‌شان خیلی عینی و قطعی است که «او» در پروژه خواهد آمد. انشاءالله بیایند و آن تجربه را توضیح دهند. دو نکته‌ی دیگری که گفتید را اجازه بدهید بعداً درباره‌اش گفتگو شود و وقت الآن به جلسه‌ی قبل اختصاص پیدا کند.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: سلام، من امکان داشتم و یک بار دیگر بحث خانم قدس را گوش کردم. چهار محور به ذهنم رسید. اول اینکه ایشان در شروع سخن‌شان، نکته‌ای گفتند که من خیلی خوشحالم که اینجا اکثر حاضران جوان هستند. بعد یک جمله‌ای گفتند که «من همیشه خیلی دغدغه دارم که این حرکت باقی داشته باشد». در جامعه‌ی امروز، در پروژه‌ها انسان‌هایی هستند در منیت‌های خودشان هستند و به طور کلی ما خیلی دغدغه‌ی بقا داریم. من روی این جمله که فکر کردم. واقعیت همین طور است مخصوصاً در ۲۰ سال اخیر که رویای اسلام آمده و به زعم ما، همه‌ی ایسم‌ها هم شکست خورده‌اند و همه می‌گویند وضع بد است، ولی چاره‌ای نیست! این چاره‌ای نیست، چاره‌ای نیست، [وارد] ادبیات ما هم شده، در ادبیات جهان هم هست. این طور می‌گویند که «همین است که هست». روزی پنجاه هزار نفر از فقر می‌میرند، می‌گویند می‌دانیم بد است، ولی همین است دیگر! رشد اقتصادی و توسعه اگر بخواهد انجام شود طبیعتاً پنجاه هزار نفر روزانه باید از فقر بمیرند. آفریقا این است، آسیا این است، بالاخره باید کشورهای جهان سوم بپذیرند و درک کنند و چیزی نگویند! این صحبت‌هایی که می‌شود، تاکیداتی است که به نظر می‌رسد بعد از شکست مارکسیسم در فضای جهانی مطرح شد. واقعیت این است که همین خانم قدس تأکیدی که کردند - و آن انگیزه بخش است - گفتند که ما خارج از اینکه آنها این حرف‌ها را می‌زنند، بی‌اعتنا به آن حرف‌هایی که آنها می‌زنند که واقعیت جهان این است، انسان‌ها این‌ها هستند، هزینه‌ها زیاد است و بعضی‌ها می‌میرند و فقط بعضی‌ها زنده می‌مانند و...، [عمل کردیم]. خانم قدس و دوستانش مناسبات دون این دنیا را نپذیرفتند و تن به واقعیت ندادند یعنی سدی در مقابل آن ساختند. به نظر می‌رسد این برایش خیلی مهم است، این جمله جمله‌ی قشنگی بود که «ما باید بمانیم». حالا که آنها یک سد ساخته‌اند، ایشان ساخته و چند نفر دیگر دغدغه‌اش را دارند، بعد از ایشان هم باید باقی بماند. به نظرم نگاه عمیقی به فضای مناسبات جهان حتی مناسبات در ایران بود.

دوم اینکه قضیه‌ی نیکی بود که مطرح کردند و گفتند من قبلاً فکر می‌کردم آدم خیلی خیری هستم و مثلاً کفش‌هایم که برایم قابل استفاده نبود، به فرد نیازمندی می‌دادم و فکر می‌کردم خیلی خیر هستم. اما بعداً من فهمیدم که اتفاقاً نیکی چیزی نیست که پیرامون من تعریف می‌شود. خیلی جمله قشنگی بود! یعنی چیزهایی که برای من خوب هستند، خوبی هست و من به سویس حرکت می‌کنم. به همین خاطر دید او نسبت به آدم‌ها تغییر کرد. آدم‌ها را خیلی وسیع دید، چون آنها را نیک دید. اول این اتفاق افتاد که آن خانم از گلستان آمدند و مادرهایی که در بحث از آنها گفته شد. من این طور جمع‌بندی کردم به نظر می‌رسد ایشان به این جمع‌بندی رسیدند که انسان به میزانی که به دیگران می‌اندیشد، زندگی می‌کند. یک جای جالبی داشتند که در بحث خودشان سوال مطرح شد محک را استثناء می‌کردند، وقتی از محک صحبت می‌کرد، شعف خاصی داشت؛ حس کاملاً به دیگران فکر کردن، کاملاً وقف دیگران شدن چقدر شعف داشت. اینکه «زندگی واقعاً شعف است» در حرف ایشان برای من خیلی ملموس شد؛ مخصوصاً جایی که لبخند می‌زدند و از محک می‌گفتند. یک سوالی مطرح شد که کسی گفت زندگی شخصیتان را شرح بده، ولی پاسخ ایشان این بود که محک یک چیز دیگر است. این احساس را کرده بودم که به واقع زندگی را این طور می‌شود تعریف کرد. به ما گفتند در زندگی، بُعد فردی را پیش ببر، در گوشه‌ای به دیگران هم فکر کن! به واقع ایشان ترجمان یک کلمه بود که «انسان به آن اندازه که به دیگران فکر می‌کند زندگی می‌کند».

دو نکته‌ای که آقای صابر داشتند در بحث خودمان به نظرم خیلی جدید بود و اگر جا بیفتند خیلی خوب است که یکی از آنها، حس حیات است. جلسه‌ی سوم بود در شعر آقای رضایی که گفته بود «صحبت از رفتن و رفتن‌ها نیست، صحبت از ماندن هم نیست، صحبت آن است که خاکستر تو تخم رزم‌آوری دیگر باشد». درگیر این تضادهایی که حالا حتی اگر حرکت مسلحانه هم باشند، نیستیم. ما فقط به کاشتن و کاشتن، به زندگی و حیات و دغدغه‌ی او فکر می‌کنیم و این چنین حس حیات، حس بودن را انسان درک می‌کرد. از جلسه که بیرون آمدیم من شاید با دوازده نفر حرف می‌زدم، بقیه هم فکر می‌کنم درباره‌اش حرف زدند، همه همین را می‌گفتند. چقدر خوب بود، چقدر منسجم بود، چقدر حیات داشت، چقدر می‌خندیدیم! این‌ها را اگر تئوریزه کنیم، یعنی بگوییم بحث اخلاقی می‌کرد، چقدر عارف بود و واقعاً آدم احساس می‌کرد هست. به قول آقای صابر که می‌گویند «ما هم هستیم»؛ من خودم واقعاً این را درک کردم.

حال من هم به این تفاوتی که من در بحث آقای صابر و ایشان درک کردم - دوست‌مان قبلاً اشاره کرد - اشاره می‌کنم؛ چون چند نفر دیگر هم این را گفتند؛ اینکه آقای صابر دو سه دفعه تاکید کردند و می‌خواستند ایشان را ببرند به سمت الگو و برنامه‌ریزی و ایشان دائماً مقابله کرد. مشخص بود الآن تردید داشت. من نظرم این است که خانم قدس داشتن الگو و برنامه‌ریزی کلان که آقای صابر مطرح می‌کنند، را نفی کرد و این به معنی بی‌برنامه بودن نیست؛ قرار نیست کسی وقتی آنچه که آقای صابر به عنوان طراحی استراتژیک می‌گویند، قبول نداشته باشد، بدین معنی باشد که بخواهد تصادفی و شانسی کار را پیش ببرد. به این معنی است که ما اساساً موقعیت‌ها را نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم؛ به این معناست که ما دقیقاً نمی‌دانیم بعدها چه اتفاقاتی پیرامون ما می‌افتد؟ ولی ما یک سری اصول را می‌توانیم داشته باشیم و دو اصل که خانم قدس سه بار تاکید کردند، من فقط می‌نویسم، من باید به اصولی که می‌دانم پایبند باشم، درست است. ایشان یک دغدغه‌ای داشت، در مشاهده‌ای که کرد تلنگری خورد و بعد امکانات فراهم شد. این طبیعت حرکت است. ولی به نظر من، ایشان خودش را این طور توضیح داد که برعکس نظر آقای صابر است و خانم قدس خارج از روند به قضیه نگاه می‌کردند. ایشان در آن جلسه از دل روند خودشان نگاه کردند. حالا اگر از بیرون نگاه کند، انسان می‌تواند پرسش‌هایی مطرح کند. طبیعی هم هست. هر انسانی این داستان را تحلیل کند می‌گوید [مراحل] ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ [طی شده است]. ولی واقعیت این است و خانم قدس هم که توضیح دادند، این طور نبوده است.

ایشان گفتند بسیار طبیعی است که آدم جمع‌بندی کند. کدام انسان خوب و اهل کاری بوده است که جمع‌بندی نکند، اهل مشورت نباشد، اهل ایده گرفتن از دیگران نباشد؟ ولی این مهم است که ایشان تاکید می‌کردند ما افقی نداشتیم؛ فقط می‌دانستیم که باید مقید باشیم که چیزی را که انجام می‌دهیم درست است. ما می‌دانستیم یک چیزهایی نباید انجام بدهیم و تا الآن در محک انجام ندادیم. شفافیت مالی و اصول اخلاقی که کار اقتصادی داشتیم و اصول انسانی که خودمان داشتیم، مثال اینکه کودک نباید تحقیر شود. اگر قرار است حتی پروژه زمین بماند، ولی از اصول نباید کوتاه آمد.

این روندی که آقای صابر می‌گویند هم درست است که از بیرون نگاه کنیم. در این آیه‌ی قرآن هم که تصریح شده: «وَالَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) حکایت همین آدم‌هاست. انسان اگر تلاش کند و دغدغه‌ی دیگران را داشته باشد، واقعاً حس کند قرار است زندگی کند، به همان معنایی که گفته شد، خواه

ناخواه خدا برایش راه را باز می‌کند. این راه باز کردن را من حتی عوض شدن موقعیت و اضافه شدن امکانات می‌دانم. به نظرم نقطه افتراقی که با بحث آقای صابر داشت اینکه نیازی نیست ما حتماً الگوهای مشابه انتزاعی درست کنیم برای حرکت‌هایی که حس می‌کنیم حس حیات و حس بودن در آن است. ما می‌توانیم الگوها را بگیریم، همه را بسط دهیم. همان‌طور که قرآن این کار را کرده! ولی با این کار، تنوع انسان‌ها را از بین نبریم؛ چون هر انسانی بالاخره با متد و روش خودش می‌تواند پیش رود. نکته‌ی بعد اینکه خودکم‌بین‌شان نکنیم. انسان حس نکند حالا که می‌خواهد وارد شود، قطعاً باید [امام] حسین شود، موسی شود! نه؛ به این شکل نیست. آقای صابر چنین انگیزه‌ای ندارند، اما نظر من این هست که خواه ناخواه این اتفاق و این برداشت از بحث آقای صابر صورت می‌گیرد.

هدی صابر: شما فکر می‌کنید انتقال این تجربه از نوع جلسه‌ی پیش چقدر به پیش‌برد بحث‌های خودمان می‌تواند کمک کند؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: من بعد از جلسه به برخی دوستانم گفتم که تازه فهمیدیم آقای صابر چه می‌گوید؛ مثلاً همین حرفی که می‌گویند خدا هست و امکان‌آفرین است. مخصوصاً برای ما که دانشگاه بودیم، برگزار کردن یک برنامه برای‌مان خیلی دشوار و بزرگ می‌شد! برای من جالب است که [فعالان عرصه‌ی اجتماعی] بیایند و گفت‌وگو کنند، تجارب‌شان را بگویند. همین‌الگویی که جلسه‌ی قبل بود، اولین اتفاقی که می‌افتد درک همین چیزی است که شما می‌گویید غیرممکن نیست. یعنی این تیپ آدم‌ها [نمونه‌ی عینی] همین هستند. در قرآن به نظرم همین را می‌خواهد بگوید. ابراهیم یا موسی از یک راهی که خیلی هم سخت نیست رفتند. یکی از دوستان می‌گفت بد بودن خیلی سخت است! یعنی انجام ندادن این کارها خیلی ظلم و خیلی خیانت است! علاوه بر این، همان‌طور که شما گفتید [این نوع جلسات] می‌تواند برای کار اجتماعی موثر باشد. در ایران اگر کسی بخواهد کار اجتماعی کند، چه موانعی دارد؟ درست است اینجا این بحث مطرح نیست، ولی به نظرم حداقل خانم قدس نشان دادند در ایران فقط کار توضیحی به انجام نمی‌رسد؛ چون اینجا امکانات زیر صفر است و هر کار اجتماعی‌ای، به یک چفت و بست اجتماعی و اقتصادی نیز نیاز دارد.

هدی صابر: در دعوت‌های دیگر فکر می‌کنید چه ظرایفی باید رعایت شود؟

مشارکت‌کننده دوم: به نظرم این میهمانان دو مرتبه حاضر شوند. یک بار کامل بحث خودشان باشد تا اصلاً ببینیم از چه دریچه‌ای می‌خواهند وارد بحث شوند؟ فرض کنند تعدادی جلوی‌شان نشستند و می‌خواهند برای‌شان در مورد کارشان صحبت کنند. مثلاً همین خانم قدس. اگر اجازه داده می‌شد که خیلی ساده بحث خودشان را بگویند، عالی بود. [مرتبه‌ی دوم دیالوگ باشد و نسبت بحث آنها با بحث ما مشخص شود].

هدی صابر: شیوه‌ی پیشنهادی شما چیست؟ خانم قدس گفتند من سخنرانی نمی‌کنم و پرسش و پاسخ شود. شما می‌گویید از اول خودشان هر طور خواستند [طرح بحث کنند، اما ممکن است مثل خانم قدس حاضر به آغاز بحث نباشند و مایل باشند به صورت دیالوگ و پرسش و پاسخ پیش بروند].

مشارکت‌کننده دوم: شما خودتان گفتید جایی آدم حس می‌کرد درونش حرف می‌زند! هر چه خودش باشد و در قالب [از پیش تعیین‌شده‌ای] نرود، درون خودش برود، بیشتر می‌فهمیم قضیه چیست و کجای کار را فهمیده است؟ یعنی چیزی که دوستان گفتند آن قضیه‌ی امکان دادن خداست. یک دفعه چون مقابل یک پرسش قرار گرفته می‌خواست پرسش را جواب دهد که آیا خدا امکان را می‌آورد؛ ولی نتوانست با آن ادبیات ارتباط برقرار کند و به آن صورت گفت. ولی اگر خودش توضیح می‌داد، اصلاً همین چیزی که شما گفتید قبل و بعد را توضیح می‌داد، برای خودش طبیعی بود. من نظرم وقتی [طرح بحث سخنران] در قالب خودش باشد درونیاتش بهتر معلوم می‌شود. البته ممکن است بعضی حرف‌های‌شان هم به بحث ما مرتبط نباشد. متشکرم.

مشارکت‌کننده سوم: در مورد صحبتی که هفته‌ی پیش شد، جلسه‌ی اول هم من صحبت کردم هنوز هم روی موضع خود هستم. گفتم با توجه به اینکه ما ۳۰ سال از انقلاب را گذرانیدیم، ما یک الگوی استبدادی در برنامه‌های‌مان هست، یک «من» داریم که نمی‌گذارد طرح‌های نو را باور کنیم. البته اینجا آقای صابر استثناء هستند. اگر خاطرتان باشد، الان بچه‌ها با هم کار می‌کنند، ولی روشی که الان من دارم این است که اول ما بپذیریم آیا افرادی که مریض هستند، واقعاً مریض‌اند؟ به اعتقاد من ۹۰ درصدشان مریض نیستند. به اعتقاد من ۹۰ درصد افرادی که تلاش می‌کنند، تلاش صادقانه‌ای هم می‌کنند با بچه‌ها کار می‌کنند، اینها خودشان مریضی دارند. اگر اینها در جهتی قرار نگیرند که می‌خواهند سالم بشوند، نمی‌توانند به بچه‌های «محک» کمک کنند و متأسفانه این را

نمی‌پذیرند. این یک روش جدیدی است که مطرح شده و من دارم روی آن کار می‌کنم. من خیلی روی این مصر هستم که به نظر من آیات قرآن شفا دهنده است. در حوزه‌های مختلف همه‌ی کسانی که کمک می‌کنند بچه‌های محک هستند؛ اما متأسفانه خانم و عزیزانی که دارند کار می‌کنند این را نمی‌پذیرند. این یک مشکلی است که نه فقط در این موسسه، بلکه در موسسه‌های دیگر هم هست.

هدی صابر: شما در چه حوزه‌ای با بچه‌های «محک» همکاری دارید؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: در شفا دادن‌شان! متتها برای شفا دادن روش من اصلاً دوا و دارو نیست. روش‌های دیگر است که به آن رسیدم.

هدی صابر: اینها می‌گذارند شما ارتباط برقرار کنید؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: نه متأسفانه. یعنی اصلاً به هیچ عنوان باور ندارند! مشکلی که داریم این است، مگر افراد آن قدر مستضعف و مستاصل باشند و به همه جا گفته باشند یک نفر بیاید بگوید چنین فردی را هم پیدا کرده‌ایم بپذیرند. چون بعضی برنامه‌هایم نو است، خیلی جاها [با عملیاتی شدن آنها مخالفت می‌کنند].

هدی صابر: شما الان آنجا [موسسه‌ی محک] ورود دارید؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: بله دارم. نمونه‌هایی آنجا پیدا کردم و جای دیگر هم پیدا کردم، به آنها گفتم روش من این است. من دارم با آنها کار می‌کنم ولی من خیلی مصر هستم برای اینکه بگویم که الآن تصویری که ما از بیماری داریم و مطرح می‌شود با همانی که واقعاً بیماری هست فرق دارد. تئوری‌های مختلف هست، یک تئوری هست که طب امروز ما می‌گوید، یک تئوری هست طب غرب، یک تئوری طب ابن‌سینا می‌گوید، یک تئوری هست که یک عده ممکن است به آن برسند از جمله من که دارم آن را مطرح می‌کنم و سه سال هم هست که کار می‌کنم. یک مشکلی که من دارم با افرادی که در موسسات خیریه کار می‌کنند، سر «من» محوری بوده است. درست است که ما کار خیر می‌کنیم، ولی می‌توانیم بپذیریم کس دیگری بخواهد کار خیر کند و با اندیشه‌ی تازه‌ای باشد! متأسفانه ما این میدان را نمی‌دهیم. من از شما خیلی ممنونم، یعنی یکی از میدان‌هایی که اجازه می‌دهند بدون اینکه بگویند طرز تفکر من این است، بیایند ببینند چه کاری دارد انجام می‌دهد، اینجاست.

هدی صابر: شما فکر می‌کنید الان اگر بخواهیم دعوت‌هایی از این نوع داشته باشیم، روش برخوردمان باید چه باشد؟ از چه زاویه‌ای باید وارد شویم تا تجاربشان را آن طور که بچه‌ها می‌خواهند، به شکل روان در اختیار بگذارند؟

مشارکت‌کننده‌ی سوم: به نظر من یک فرصتی بگذارید مثلاً نیم ساعت، برای اینکه اگر می‌خواهند صحبت کنند و طرح بحث کنند؛ فکر می‌کنم یک راهی است برای اینکه بدانیم چه کار دارند می‌کنند. سپس بحث و پرسش دیگران مطرح شود. پرسش باعث می‌شود هم آن فردی که اینجا آمده و با فرض اینکه صادق است، راه‌های مختلفی را مطرح کند و در کنار آن هم دیدگاه‌های جدیدی ممکن است برای او مطرح شود. یک راه تازه‌ای برای او باز شود.

یک مساله‌ی دیگر که در صحبت شما و خانم‌ها و آقایان در مورد ابراهیم و موسی و پیامبران است به نظرم، دو مساله نادیده گرفته می‌شود. امیدوارم روی آن فکر نکنید. یکی اینکه جبهه‌ی مقابل ابراهیم شخص نمرود است، و برای موسی نیز فرعون است. اگر من به شما بگویم شما نمرودید یا شما فرعون هستید شاید به شما بر بخورد. ولی چرا ما عنایت به اینها نمی‌کنیم؟ به اعتقاد من اینها آدم‌های بدی نیستند! بد و خوب برای اینها قائل نمی‌شوم. به اعتقاد من فرعون آدم اندیشمندی است. ولی چرا ما این کار را نمی‌کنیم؟ درست است پیامبران انسان‌های ویژه و خوبی هستند - هر چند من به خوب و بد برای اینها قائل نیستم - ولی چرا ما نمرود و فرعون را فراموش می‌کنیم؟ اگر بخواهیم روی آنها هم مکث کنیم چه اشکالی دارد؟ به اعتقاد من آنها هم آیاتی از خدا هستند. آنها هم مراحلی از وجود را دارند. اگر به آنها هم عنایت کنیم شاید مشخص شود که ما الان جزء نمرودیم، فرعونیم، ما با موسی فاصله داریم. به اعتقاد من اگر بین موسی و فرعون بخواهیم انتخابی کنیم، من هیچ کدام را نمی‌پسندم. من دنبال محمد(ص) هستم و به آن رسیدم. پس این ترتیب را ما باید در نظر بگیریم، ولی در نظر نمی‌گیریم. مطلبی که زیاد در نظر نمی‌گیریم حذف است. من اعتقادی ندارم که جایی که به موسی مسئولیت داده می‌شود [برای حذف ناگهانی فرعون]. ما حذف فرعون را به صورت ذره ذره داریم. من به این رسیدم که موسی در یک خلقت جدید قرار گرفت که فرعون و پیروان فرعون توانایی آن خلق جدید را نداشتند. اعتقادی ندارم در حوزه‌ی قرآن تقسیم‌بندی کنیم که یک فرد خوب و مثبت است و دیگری منفی است! ما در الکتریسیته می‌توانیم بگوییم فاز و نول، به خاطر اینکه بتوانیم تعریفی کنیم بگوییم این فاز و نول است. ولی در معرفت

انسانی و در وجود انسان‌ها من به این نرسیدم. یعنی احساس می‌کنم اگر یک جایی بخواهیم بگوییم بد، یعنی خدا یک جایی کم آورده است! چون تعریفی از خدا دارم که خدا کم نمی‌آورد. خدا همیشه می‌آید، همیشه خلق می‌کند. ولی یک‌جا عقب‌خلاق می‌کند، یک‌جا مار، یک‌جا موش، یک‌جا فرعون، یک‌جا موسی! احساس می‌کنم اگر به قرآن و به جامعه‌ی خودمان این‌طور نگاه کنیم، بیشتر بتوانیم از آن بهره بگیریم. آن وقت اگر خیلی از معضلات جامعه‌ای که داریم می‌بینیم، به نظر ما «بد» نمی‌آید. در بطنش سعی می‌کنیم تصحیح‌اش کنیم، نه از این موضع که من خوبم تو بیچاره‌ای. از این موضع که تو هم خوب هستی، ولی یک سری مشکلات و مسائل اجازه نداده این خوبی‌های تو مطرح شود و به من اجازه داده مطرح شود. ولی ما با هم دستگیری می‌کنیم تو بالاتر می‌آیی و یک سری گل و لای کنار می‌رود، مشخص می‌شود تو مروارید هستی که زیر لجن‌ها قایم شده بودی! من احساس می‌کنم خیلی از کارهای خیری که داریم انجام می‌دهیم به خاطر این دیدی است که ما داریم. و به دنبال همین دید می‌گوییم من بهترم، فکر من بهتر است، اجازه‌ی ابراز دیدگاه جدید را نمی‌دهیم.

هدی صابر: خیلی متشکرم، شب‌تان به خیر.